



## نوسازی میراث‌ها

تاملی کوتاه در  
بازآفرینی‌های  
شکوه قاسم‌نیا

بازآفرینی مقوله‌ای قدیمی در عرصه‌ی ادبیات و همچنین ادبیات کودک و نوجوان به شمار می‌آید. هدف این نوشته‌ی کوتاه کنکاش در ویژگی‌های این مقوله نیست. بلکه تنها در پی آن است که به عنوان جستاری ناتمام به طرح چند پرسش گونه در باره‌ی آن دسته از بازآفرینی‌ها که با تغییر کلی در ساختار داستان، همچون تغییر کلی در پیرنگ، درونمایه و اندیشه همراهند، بپردازد. بازآفرینی داستان‌های عامیانه و افسانه‌ها در ادبیات کودک امر تازه‌ای نیست. با این حال از آن جا که قاسم‌نیا به شکلی جدی چه از نظر کمی و چه از نظر شکلی فعالیت گسترده‌ای در این حوزه داشته است، به بهانه‌ی مروری بر آثار او به طرح چند پرسش در این حوزه می‌پردازیم.

در میان آثار قاسم‌نیا بازآفرینی‌هایی از آن دست که گفته شد می‌توان یافت. مجموعه شعر «خاله سوسکه و آقا موش» مجموعه شعر «خاله سوسکه و وروجک» و داستان «بقچه گلی» هر سه مبتنی بر داستان عامیانه خاله سوسکه‌اند. «وروجک» خود در ادبیات عامیانه شرق و غرب سابقه دارد. «لالایی»‌های او ترکیبی از قالبی سنتی و نگاه تازه هستند. کتاب‌های «کلاغه به خونه‌اش رسید»، «اندازه دنیا» و «هر گردی گردو نیست» براساس ضرب‌المثل‌ها و اصطلاحات عامیانه بنا شده‌اند. «یارحسینی» ننه کوچیکه و دختر نارنج و ترنج» براساس قصه‌ای قدیمی شکل گرفته است. «افسانه‌ی

○ سیدعلی کاشفی خوانساری

دیو و دختر» و «سه خواهر» ریشه‌ی افسانه‌ای و کهن دارند. «بیزقندی و ماجرای تازه» قرائت تازه‌ای از قصه قدیمی بیزقندی است. در کتاب «حسینی تو شهرقصه» به کدوی قلقله‌زن، چاه جادو، خروس زری، بیزقندی، اشی مشی و غول چراغ اشاره می‌شود. یکی از شخصیت‌های کتاب «حسینی یکی یکی دونه است» اسب بالدار است. مجموعه کتاب‌های «نخودی» نیز براساس قصه‌ی قدیمی «نخودی» پرداخت شده‌اند. در این داستان‌ها همانگونه که مشاهده می‌شود تکیه‌ی اصلی بر آثاری ادبی است که پیش از نویسنده وجود داشته‌اند. به تعبیری از آنجا که بازآفرینی را از منظری می‌توان، رویکردی به ادبیات همراه با گزینش، تفسیر و نگاه انتقادی به حساب آورد، باید آن‌ها را همچون نقد، ادبیاتی درباره‌ی ادبیات و یا اصطلاحاً ادبیات مرتبه دوم و هم‌سنگ با نقد دانست. هرچند که این نقد خود از جنبه‌های خلاق برخوردار است و همچون نقدهای متعارف تنها به استدلال و تجزیه و ترکیب منطقی متکی نیست.

حال پرسش این است که چنین رویکردی چه توجیه تئوریک و یا کدام کارکرد عمل‌گرایانه را می‌تواند به عنوان هدف یا انگیزه با خود داشته باشد. برای این پرسش، پاسخ‌های متفاوتی را می‌توان مفروض دانست که برخی (تنها برخی) از این‌ها قرارند:

۱- کارکرد ذهن‌مدارانه: از دیرباز ادبیات را به طور کامل نوعی تداعی و به یادآوری دانسته‌اند (افلاطون). متاخرین نیز بر این که یک پای ادبیات بر پیش دانسته‌ها استوار است و تازگی و ابداع ادبی را باید با توجه به این ویژگی تعریف کرد اذعان داشته‌اند. کیتس ادبیات را به طور کلی نوعی تذکار می‌داند و الکساندر پوپ شعر را بیان چیزهایی می‌داند که قبلاً به ذهن‌ها خطور کرده اما هرگز به آن خوبی بیان نشده است. اینجاست که مفهوم «آشنایی زدایی» مجال طرح می‌یابد. مفهومی برای ذهن‌آشناسی؛ اما در مواجهه‌ی جدید ذهن با مفهوم در یک اثر ادبی آن را از جنبه‌های تازه، ناآشنا و برخلاف انتظار می‌یابد. «آشنایی زدایی» می‌تواند منحصر به حوزه زبانی باشد؛ آنجا که کلام از هنجار فاصله می‌گیرد و لغات با هدفی خاص مثلاً زیبایی ادبی در معنا و یا چارچوبی متفاوت به کار می‌روند؛ و یا می‌تواند در منظری کلان‌تر درباره‌ی شخصیت و یا پیرنگ نیز مصداق یابد. برخی گونه‌های ادبی همچون هجو ماهیتی آشنایی زدایانه دارند. درک مفهومی آشنایی زدایانه برای ذهن خوشایند است و یکی از کارکردهای بازآفرینی می‌تواند همین ایجاد لذت ناشی از آشنایی زدایی باشد. مثلاً تماشای گربه‌ای که از آزار موش عاجز می‌شود (تام و جری). بدیهی

احتمال اینکه بچه‌ها قصه‌ی بزبزقندی را شنیده باشند زیاد است و پیرنگ دگرگون شده‌ی روایت قاسم‌نیا می‌تواند برای آنها جالب باشد. اما نکته اینجاست که در اکثر موارد بچه‌ها با نسخه‌ی اصلی اثر آشنا نیستند. بنابراین اصلاً آشنایی زدایی موضوعاً منتفی می‌شود



به طور کلی شخصیت قصه‌های عامیانه در نزد مردم از تقدس و حرمت خاصی برخوردار نیستند

موضوع‌گیری درباره‌ی اثر اصلی، تنها اجزاء آن را به عنوان مصالحی در دسترس برای آفرینش اثری نو قلمداد می‌کند و با دیدی فنی و عاری از ارزش‌گذاری، آنچه را که از اثر اصلی برای خلق اثری زیبا و یا شخصی مناسب می‌یابد، به کار می‌بندد. جزء‌گزینش شده می‌تواند فکر اولیه، یک حادثه، یک مکان و یا یک شخصیت از اثر اصلی باشد. مثل استفاده از ایده‌ی فرزند کشی رستم و سهراب در داستان دو خرما‌ی نارس نوشته فریدون عموزاده‌ی خلیلی به شکل فروش فرزند، در نمایشنامه شش شخصیت در جستجوی نویسنده نوشته پیراندللو به شکل تجاوز نادانسته به دختر و یا معتاد کردن نادانسته فرزند در دندون‌طلا نوشته داود میرباقری. همچنین می‌تواند استفاده تنها به وام گرفتن یک صحنه محدود شود. مثلاً صحنه‌ی مهمانی شبانه‌ی اشراف در فیلم چشمان کاملاً باز (و یا چشمان باز بسته) اثر استنلی کوبریک که مشابه صحنه مراسم مهمانی شبانه‌ی شیطان در جنگل در داستان جوان نیکو خصال (گودمن براون جوان) نوشته هائورن است و یا استفاده از داده‌های تاریخی در برخی فیلم‌های مرحوم علی حاتمی.

بدیهی است که این کارکردها متنافر و یا مانع‌الجمع نیستند. یک بازآفرینی می‌تواند ترکیبی از کارکردهای فوق رداشته باشد؛ و یا هر خواننده یا منتقد یک کارکرد را برجسته‌تر بیابد. مثلاً فیلم رمثو و ژولیت ساخته‌ی کنت برانا از سوی منتقدان چپ و کارشناسان مسایل اجتماعی یک قرائت روزآمد تلقی شد و از سوی منتقدان سنت‌گرا و شکسپیرین‌ها تقدس زدایی و بی‌حرمتی به ادبیات کلاسیک به حساب آمد.

• • •

حال پرسش این است: «بازآفرینی‌های قاسم‌نیا بیشتر با چه هدفی نوشته شده‌اند؟» آشنایی زدایی اولین گزینه است. بچه‌ها همگی عبارت «کلاغه به خونه‌اش نرسید» را شنیده‌اند و عنوان «کلاغه به خونه‌اش رسید» برای آن‌ها جذاب و سؤال‌آمیز خواهد بود. همچنین احتمال اینکه بچه‌ها قصه‌ی بزبزقندی را شنیده باشند زیاد است و پیرنگ دگرگون شده‌ی

باشد. البته این کارکرد خود نوعی کارکرد ایدئولوژیک است اما شیوه‌ی عملکرد آن متفاوت است. چرا که بازآفرینی مستقیماً مبلغ ناسوتی بودن یا غیرقدسی بودن یک مفهوم یا شخصیت نیست، بلکه از طریق عرفی کردن، ملموس ساختن و عمومی کردن شناخت از یک مفهوم مجرد و برتر از طریق ساده، سطحی و شعاری ساختن آن به طور غیرمستقیم به آن نتیجه می‌انجامد. کارهایی مثل آیات شیطانی و کم‌دی الهی تقریباً از این نوع‌اند. همین‌طور کمیک استریپ‌های موجود درباره‌ی حضرت مسیح و یا کارتون‌هایی درباره‌ی قهرمانان اسطوره‌ای شرق (مثل سندباد و سیمرغ) و همچنین آرایه‌ی تصویری زبون و ابله از قهرمانان غربی در کتاب تن تن و سندباد نوشته محمدمیرکیانی را می‌توان با قدری تساهل در این طبقه گنجاند. داستان‌هایی که به هجو اعتقادات عمومی می‌پردازد مثل در انتظار گودو: اوژن یونسکو، وسعت معنای انتظار: نادرا براهمی، معصوم اول و نمازخانه‌ی کوچک من: هوشنگ گلشیری و داستان‌هایی که شخصیت‌هایی مثل روح، گول، جن، فرشته، کوتوله‌ها و... را به شکلی پیش پا افتاده و دفرمه شده نشان می‌دهد نیز مثال‌هایی دیگرند.

۴- کارکرد ارتباط گرایانه: در این کارکرد تنها از سوابقی که در ذهن درباره‌ی اثر اصلی وجود دارد استفاده می‌شود و موضع‌گیری مثبت و منفی درباره‌ی محتوا مدنظر نیست. مهم‌ترین مصداق این کارکرد استفاده از شخصیت‌های آشنا (پروتوتیپ) است. خواه ناخواه داستانی با حضور اسکارلت (قهرمان رمان بربادرفته) و راسکولنیکوف (جنایات و مکافات) از امکان بالقوه‌ی بیشتری برای جذب مخاطب برخوردار است. همین‌طور داستان‌هایی با شخصیت‌های فولکلوریک مثل حسن کچل و ملانصرالدین و یا براساس شخصیت‌های آشنای تاریخی حسن صباح و آقامحمدخان: ذبیح‌اله منصور و یا یابلونودا: علیرضا گوشک جلالی و یا استفاده از شخصیت‌های مشابه شخصیت‌های واقعی در برخی رمان‌های سیاسی و یا در آزاده خانم نوشته رضا براهنی. این کارکرد می‌تواند ماهیت‌های ادبی، ارتباطی و گرایش به عامه را داشته باشد.

۵- کارکرد هنری: در این رویکرد نویسنده بدون

است که این کارکرد منوط به آشنایی قبلی مخاطب با اثر اصلی است. مثلاً لطفیه‌ای که مشابه یک لطفیه معروف است اما پایانی متفاوت دارد، تنها برای کسانی که لطفیه اصلی را شنیده‌اند، معنی دار خواهد بود. همین‌طور بسیاری از طنزهای مطبوعاتی و یا فیلم‌هایی مثل «سکوت گوساله‌ها» و «اسلحه‌ی برهنه» که براساس فیلم‌های معروف سینما ساخته شده‌اند.

۲- کارکرد ایدئولوژیک (دریافت مدارانه): بازآفرینی می‌تواند با هدف آرایه پیام یا دریافتی جدید از اثر اصلی صورت بگیرد. در این صورت پیام، تحلیل و یا دریافتی از اثر برجسته خواهد شد که یا متن اصلی فاقد آن است و یا به آن صراحت ندارد. این کارکرد خود انواعی دارد. تغییر قرائت غالب از متن یکی از این انواع است. مثلاً قرائت یک بازآفرینی این باشد که جمشید بر اثر غرور سر به طغیان نمی‌گذارد. (شاهنامه) بلکه به دلیل قدرنشناسی مردم و احساس بی‌هودگی به این وضعیت دچار می‌آید (مویه‌ی جم: قطب‌الدین صادقی) و یا بازآفرینی می‌تواند به آرایه‌ی تفسیری در باره‌ی قسمت‌هایی ناگفته و یا مبهم در اثر اصلی بپردازد. مثلاً علت کشتن فرزندان توسط مدها، و یا تلقی بازآفرین از افکار مسیح هنگام مصلوب شدن (مسیح باز مصلوب: کازانتزاکیس) یا آنکه هدف آرایه تبیینی مطابق با شرایط روز، روزآمد ساختن پیام اثر و استفاده‌ی ایدئولوژیک به شکلی نمادین از یک اثر قدیمی باشد مثل قرائت کمونیستی از داستان حلاج، کشته شدن یزدگرد به دست آسیابانی در مرو (مرگ یزدگرد: بهرام بیضایی) و تحلیل جامعه شناختی از آرش کمانگیر (آرش: قطب‌الدین صادقی) افسانه سیزف و کالی گولای کامو و یا رمثو و ژولیت کنت برانا، نسبی‌گرایی از دیگر مصداق این کارکرد است. در این جا هدف ایجاد تردید در باوری قطعی پنداشته شده درباره‌ی یک اتفاق است. مثل روایت عاشورا از زبان عمرین سعد در بخش‌هایی از کتاب سوار سوم نوشته کاظم مزینانی و یا فیلم جهان پهلوان تختی ساخته‌ی بهروز افخمی. این کارکرد در انواع مختلف خود در بردارنده‌ی باور ناکارآمدی قرائت موجود است.

۳- تقدس زدایی: از دیگر کارکردهای بازآفرینی می‌تواند ناسوتی ساختن، عرفی کردن و تقدس زدایی



استفاده از شخصیت‌های آشنا (پروتوتیپ) از مقبول‌ترین گزینه‌ها در مورد بازآفرینی‌های قاسم‌نیاست. بچه‌ها گرچه شناخت کافی از شخصیت‌های افسانه‌ها ندارند اما خواه از طریق میراث جمعی و حافظه‌ی ناخودآگاه و خواه از طریق داده‌های مسخ شده و دفرمه شده‌ی رسانه‌ها با این نام‌ها احساس آشنایی دارند



در نزد مردم از تقدس و حرمت خاصی برخوردار نیستند. اما مثلاً می‌توان صحبت‌های احمد شاملو درباره‌ی تاریخ قوم غالب بودن شاهنامه و تحریف ظلم‌های آریاییان به اقوام بومی فلات ایران و یا سخنرانی نادرابراهیمی مبنی بر احمق و کودن بودن شخصیت رستم در شاهنامه و یا بی‌ارزش دانستن کلیه‌ی شعرهای کلاسیک ادب پارسی از سوی کسروی در گذشته و مهرداد فلاح در امروز را تقدس‌زدایی محسوب کرد. با این حال آنجا که شخصیت‌های پیچیده و پرسابقه‌ای مثل غول چراغ جادو، آقا موشه، دیو، گرگ، کدو قلقله‌زن و... به شکل سطحی، پیش یا افتاده و گذرا مطرح می‌شوند به عرفی شدن و نازل شدن آنان در ذهن کودک می‌انجامد اصلاً شاید از ویژگی‌های جامعه مدرن این باشد که همه فکر می‌کنند شخصیت یا مقوله‌ای را می‌شناسند؛ حال آنکه شناخت آنها محدود به پاره‌ای اطلاعات سطحی، پراکنده و شعاری است. دانش از انحصار نخبگان خارج می‌شود و به شکلی عوامانه و سطحی عمومیت می‌یابد.

استفاده از شخصیت‌های آشنا (پروتوتیپ) از مقبول‌ترین گزینه‌ها در مورد بازآفرینی‌های قاسم‌نیاست. بچه‌ها گرچه شناخت کافی از شخصیت‌های افسانه‌ها ندارند اما خواه از طریق میراث جمعی و حافظه‌ی ناخودآگاه و خواه از طریق داده‌های مسخ شده و دفرمه شده‌ی رسانه‌ها با این نام‌ها احساس آشنایی دارند. همین آشنایی به تسهیل ارتباطات متن با مخاطبان خواهد انجامید.

گزینه‌ی قابل قبول دیگر استفاده‌ی مختارانه از عناصر قصه‌های کهن است. در این حالت نویسنده هیچ‌گونه احساس وظیفه یا دینی نسبت به متن اصلی ندارد بلکه به شکلی آزاد، فردی و خلاق به آفرینش اثر خود می‌پردازد. با این حال این رویکرد که در آن جنبه‌ی ادبی و زیباشناختی بر هر مؤلفه‌ی دیگر رجحان دارد، بیشتر مناسب ادبیات بزرگسالان است. چرا که در ادبیات کودک تخیل آزاد و محض پذیرفته نیست و کسی که پذیرفته کتاب کودک بنویسد ناگزیر از پذیرش برخی باید‌ها و نباید‌ها براساس ویژگی‌های مخاطب است. مخاطبی که شاید به آشنایی با گذشته تاریخی و باورهای مرز و بوم کهن پای خود بس نیازمند باشد.

و ما به خاطر پیشینه‌ی تاریخی او به دنبال انتقامجویی هستیم. او ترسو است. باید او را به پختن آش گماشت و خود به دنبال کارهای بیرون از خانه رفت. او در برابر یک زن آگاه و عدالت جو، زیبون و ناتوان است. دندان‌های گرگ که در تقسیم‌بندی فروید یک شی مذکر است از او گرفته می‌شود و دیگر که یک شی مونث است به او سپرده می‌شود. بعد هم با شاخ که شی مذکر و نماد مردانگی، سلطه جویی و کام طلبی است به او حمله می‌شود. (البته بسیاری از قصه‌های عامیانه نیز در ماهیت اصلی خود نگاهی زنانه و حتی جنسی دارند. مثل خاله سوسکه، کلاه قرمزی، دیو و دلبر، ماه‌پیشانی، نمکی) یا شاید پیام داستان این باشد که کودک امروز بسیار داناتر از کودک قدیم است. او فریب نمی‌خورد بلکه آگاهانه سراغ خطر و ممنوع‌ها می‌رود. گفتیم مهمترین پیش‌شرط رویکرد ایدئولوژیک ناکارآمد دانستن قرائت موجود است. حال پرسش این است: آیا واقعاً امروز شکل اصیل افسانه‌ها برای کودکان بی‌فایده است؟ منکر تغییر جهان و زندگی و دگرگونی نگاه بشر به هستی در جهان مدرن نیستیم. اما مگر نه اینکه افسانه‌ها، قصه‌های دوران کودکی بشر تاریخی‌اند و بشرتاریخی و نوعی در دوران زندگی غیب‌باورانه و قبیله‌ای با این قصه‌ها زندگی کرده و پس از رشد تکاملی جامعه شناختی با ورود به شهرنشینی و سپس مدرنیته به قالب‌های ادبیات کلاسیک و سپس رمان، داستان کوتاه، شعر نو... دست یافته‌است؟ مگر نه اینکه کودک امروز برای تبدیل شدن به یک انسان بالغ و عادی اجتماعی ناگزیر از طی مراحل مختلف تاریخ تفکر و تاریخ اجتماع بشر و رسیدن به جایگاه یک فرد متوسط و دارای عقل سلیم در جامعه مدرن است و این گذار در دوران پیچیده‌ای به نام کودکی و نوجوانی صورت می‌گیرد؟ پس افسانه‌ها باید لااقل همین یک کارکرد را داشته باشد. هرچند که برخی سنت‌گرایان برای افسانه‌ها و حکایت‌های عامیانه حتی در زندگی مدرن بشر امروز کارکردهای مثبتی (همچون اخلاق‌گرایی، حسن نوستالژیک، پیوند تاریخی و...) قائل هستند.

تقدس‌زدایی شاید در این بحث چندان مصداق نداشته باشد. به طور کلی شخصیت‌قصه‌های عامیانه

روایت قاسم‌نیا می‌تواند برای آنها جالب باشد. اما نکته اینجاست که در اکثر موارد بچه‌ها با نسخه‌ی اصلی اثر آشنا نیستند. بنابراین اصلاً آشنایی‌زدایی موضوعاً منتفی می‌شود. بچه‌های ما کمتر شکل کامل افسانه دختر نارنج و ترنج، نخودی، اسب بالدار، دیو و دختر و اشی مشی را می‌شناسند. حتی بسیاری با سوسک، شنگول و منگول و کدو قلقله‌زن به شکل اصیل خود آشنایی کامل ندارند. لذا اینجاست که گزینه آشنایی‌زدایی با تردید جدی روبرو می‌شود.

کارکرد ایدئولوژیک و تغییر محتوا گزینه‌ی دوم است. قرائت قاسم‌نیا از خاله سوسکه در داستان بقچه گلی با دغدغه‌های اخلاق‌گرایانه همراه است. قصد سفر به جای شوهر کردن، دوختن لحاف است. پس دیگر چانه‌زنی با خواستگاران مختلف و پرسش درباره نحوه‌ی کتک زدن آنها و جای خوابیدن سوسک هم منتفی می‌شود. روایت نخودی از جنبه‌ی روزآمدی و ایدئولوژیک (انقلابی) برخوردار است. نخودی به جای آنکه در گوش الاغی بنشیند و آن را به مزرعه ببرد و یا توسط حیوانی خورده شود و یا زیر تاپاله گاو محبوس شود یا اینکه حداکثر زده‌ها را فراری دهد و گنج پیدا کند، یک انقلابی شده و به جنگ حاکم زورگو می‌رود. نگاه نویسنده در «یار حسنی و...» نگاهی انتقادی و تردیدآمیز است. او از منظر شخصیت‌های مختلف داستان درباره‌ی صحت داشتن و یا نداشتن افسانه‌ی دختر نارنج و ترنج تردید می‌کند. او از منظری اسم‌گرایانه مطابق حروفیان، درخت را جانشین میوه در قصه‌ی اصلی می‌کند. چرا که درخت و دختر حروف مشابه دارند و به همین دلیل در عالم معنا قرابت دارند. در «بیز قندی و...» نیز رگه‌هایی از نگاه ایدئولوژیک را می‌توان یافت. به جای جنگ، صلح تبلیغ می‌شود و درباره‌ی کینه‌توزی‌های دیرینه تردید می‌شود. آن کس که یک عمر دشمن فرض کرده‌ایم، آن قدرها هم بدجنس و ترسناک نیست. (اشاره به سیاست خارجی و روابط بین‌المللی و یا تابوهای عرفی و فرهنگی) البته در داستان اصلی بز برخلاف قصه‌ی قاسم‌نیا درباره‌ی کشتن فرزندانش تحقیق می‌کند. همچنین این داستان رگه‌های فمینیستی می‌یابد. نباید صلح دوستی گرگ (جنس مذکر) را باور کرد. او ذاتاً بد است